

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسات گذشته، مسئله هفت کتاب تحریر الوسیله مطرح و بررسی شد. در آن فرعی که مرحوم والد ما مطرح کردند که اگر صبی می‌داند که اگر به سمت میقات حرکت کند و به میقات برسد، آنجا بالغ می‌شود، فرمود که واجب است این کار را انجام بدهد، با این که گفتیم بیان ایشان نیز محکم و متین است و این گونه نیست که مجرد يك ادعا باشد، اما يك مناقشه‌ای را عرض کرده و بر اساس آن به این نتیجه رسیدیم که در چنین فرضی وجوب در میان نیست. در اینجا مسلماً عقل حکمی ندارد. گفتیم بر فرض که در مباحث اصول این را بپذیریم، اما موضوع حکم عقل، مکلف است و در اینجا مکلفی نداریم تا عقل مسئله امتثال را مطرح کند.

توضیح بیشتر دیدگاه والد معظم (قدس سره) و ارزیابی آن

وقتی انسان بدو دلیل ایشان را می‌بیند، تسلیم می‌شود که این خیلی مطلب درستی است. ایشان فرمودند اولاً حدیث رفع، الزامات شرعی و تکالیف شرعی را برمی‌دارد، اما الزامات عقلیه را بر نمی‌دارد. ثانیاً همان گونه که در مقدمات مفوته قبل از آن که وقت تکلیف برسد، عقل به لزوم حفظ مقدمه الزام می‌کند، در اینجا نیز به این بچه‌ای که می‌داند دو روز دیگر یا ده روز دیگر قبل از میقات بالغ می‌شود، عقل الزام می‌کند که از شهر خود راه افتاده و به سمت میقات حرکت کند تا حج را انجام بدهد.

مناقشه ما این است آنچه در مقدمات مفوته مفروض است، این است که مخاطب عقل، مکلف است، عقل حاکم به لزوم امتثال است، اما آن که باید امتثال کند، مکلف است و مکلف در آنجا محور و موضوع است و این مفروض در باب مقدمات مفوته است، عقل می‌گوید تو که مکلفی و باید چهار ساعت دیگر امتثال را انجام بدهی، باید مقدمه‌اش را حفظ کنی، اما در اینجا که هنوز مکلف نشده و بلوغ پیدا نکرده است.

بنابراین، عقل نسبت به صبی هیچ الزامی ندارد، همان گونه که شرع نسبت به صبی الزام ندارد، مگر يك احکام عقلیه محضه‌ای که در آن بلوغ معتبر نباشد که این درست است. فرض کنید بگوئیم عقل الزام می‌کند که صبی حق زدن دیگری را ندارد، اما حکم به امتثال در مورد الزامات شرعی، چنین چیزی در مورد صبی اصلاً معنا ندارد.

نکته قابل توجه آن است که قدرتی که برای ذی المقدمه است، قدرت تکوینی فی نفسه است که این نسبت به ذی المقدمه در زمان خودش دارد. بحث تعجیز این است که آیا مکلف، مثلاً قبل از اذان ظهر خودش را عاجز کند تا اذان مغرب، فقها درباره این تعجیز هم می‌گویند جایز نیست، عقل هم می‌گوید جایز نیست، عقل می‌گوید هر چیزی که مخلاً به امتثال تو باشد جایز نیست،

ولی تمام اینها مربوط به مکلف است. اما صبی خودش را الآن تعجیز کند هر چند می‌داند در وقت بالغ می‌شود، اشکالی ندارد.

مثلاً يك صبی دو سه ساعت قبل از اذان ظهر می‌داند که چند ساعت بعد بالغ می‌شود خودش را از حالا عاجز کند، این هم مانعی ندارد؛ زیرا هنوز هیچ تکلیفی ندارد، نه الزامات شرعیه شاملش می‌شود و نه الزامات عقلیه. به همین خاطر اشکالی ندارد.

به بیان دیگر، يك الزامات عقلیه محضه داریم که موضوعش مکلف نیست، حتی صبی را هم شامل می‌شود. صبی ظلم به دیگری کند قبیح است و چه بسا عقل بگوید مؤاخذه‌اش اشکالی ندارد. در شرعیات شارع می‌گوید صبی برای حرامی که من معین کردم یا برای واجبی که من معین کردم اگر مخالفت کرد من عقابش نمی‌کنم، اما اگر يك حکم عقلی محض باشد مثل قبح ظلم، چه اشکال دارد بگوئیم عقل می‌گوید این صبی را به اندازه خودش، می‌شود مؤاخذه کرد و اشکالی هم ندارد. بنابراین، يك احکام الزامیه عقلیه محضه داریم که کاری به شارع نداشته و موضوعش مکلف نیست، آنجا مانعی ندارد که بگوئیم این حکم شامل صبی هم می‌شود.

فقها می‌گویند احکام وضعیه مقید به بلوغ نیست. مثلاً اگر يك صبی مال دیگری را تلف کرد هر چند کودک یکساله است (شیشه‌اش را شکسته یا مال دیگری را تلف کرده)، در اینجا شرع می‌گوید ضامن است، به عقل هم مراجعه کنیم همین را می‌گوید که باید از عهده خسارت برآید. لزومی ندارد که بگوئیم در شریعت، «رفع القلم عن الصبی» نسبت به این موارد تخصیص خورده است، می‌گوئیم در آنجا صبی ضامن است. یا در «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» که دلیل برای قاعده ضامن ید است می‌گویند این اطلاق دارد؛ چه «ما اخذت» این ید بالغ باشد یا غیر بالغ باشد.

بنابراین، صبی ضامن است منتهی می‌گویند وجوب ادای آن به عهده ولی است؛ یعنی الآن از صبی احکام تکلیفی برداشته شده، ولی احکام وضعیه بر او ثابت است. به این معنا که اولاً «الصبی ضامن» و ثانیاً «الصبی مالک»، اگر صبی پدرش از دنیا رفت و ولی‌ای داشته باشد، الآن صبی مالک است نه ولی‌اش، منتهی این مال مالی است که ولی اختیار تصرفش را دارد، اما صبی مالک است.

بدین‌سان، «الصبی ضامن» این يك حکم وضعی، «الصبی مالک» این حکم وضعی دوم، مثال سوم «الصبی زوج»، اگر يك عقد ازدواجی بین صبی و صبیّه خوانده شد، بگوئیم این صبی زوج و این صبیّه هم زوجه است، بین‌شان هم عقله زوجیت برقرار است که یکی از احکام وضعیه است. ما ممکن است احکام وضعیه زیادی داشته باشیم که در مورد صبی است. مثال دیگر در باب ضامن است که فقها می‌گویند: «علی الید ما اخذت» اطلاق دارد؛ هم بالغ را می‌گیرد و هم صبی را.

به نظر می‌رسد نیازی به تمسک به اطلاقات نداریم، اینها يك سری احکام عقلیه یا عقلاییه محضه است که موضوع اینها اعم از بالغ و غیر بالغ است، عقلاً می‌گویند مالک و ملکیت هم در بالغ معنا دارد و هم در صبی معنا دارد، شرع هم که نیامده مخالفتی کند، عقلاً می‌گویند زوجیت هم در بالغ معنا دارد و هم در غیر بالغ معنا دارد، ما از این راه هم می‌توانیم اثبات کنیم.

پس این در مباحث مربوط به عقل در فقه بحث مهمی است که بگوئیم احکام الزامیه عقلیه محضه، این در مورد صبی مطرح است. مثلاً در بحث لزوم اطاعت والدین گفتیم از دید شرع حرمت ایذاء مطرح است، ولی ما دلیلی شرعاً بر لزوم اطاعت والدین نداریم، اگر يك کسی بگوید عقل اطاعت والدین را لازم می‌داند، عقل این را ادراک می‌کند که بر فرزند مولود من الابوین اطاعت اینها واجب است، یا لااقل عقل احترام را لازم می‌داند، شکر منعم لازم است، این اختصاص به بالغ ندارد، بلکه این یکی از احکام عقلیه‌ای است که هم در بالغ می‌آید و هم در غیر بالغ.

ما احکام عقلیه‌ای داریم که موضوعش اختصاص به بالغ یا رشید ندارد، گاهی اوقات ممکن است بگوئیم موضوع برخی از

احکام عقل رشید است، ولی موضوع بعضی از احکامش نه بلوغ است و نه رشد، بلکه مطلقاً يك احکامی دارد مثل شکر منعم که عقلاً لازم است، هم بر بالغ و هم غیر بالغ، یا احترام به دیگران، بگوئیم از دید عقل احترام به هم‌نوع حسن است (آن جمله‌ای که امیرالمؤمنین(علیه السلام) در نهج البلاغه دارد که: «إِذَا أَخَذَ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^[1]، يك مبنای عقلی دارد که عقل می‌گوید انسان نسبت به هم‌نوع خودش باید احترام کند)، فرق نمی‌کند بزرگ باشد یا بالغ یا غیر بالغ باشد، لزوم احترام به پدر و مادر، حال اگر ما اطاعت را هم نگوئیم (که قبلاً گفتیم عقل اطاعت را لازم نمی‌داند)، ولی احترام را لازم می‌داند اما خود لزوم احترام يك حکم عقلی است و اختصاص به بالغ هم ندارد.

این بحث خوبی است که مرحوم والد ما در اینجا مطرح کردند که باید دید کدام الزام عقلی است که اختصاص به بالغ دارد، کدام الزام عقلی است که عمومیت دارد، خود این نیاز به تنقیح این بحث دارد.

یادم هست يك روزی اوایل انقلاب بود در همین مسجد مدرسه مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی(قدس سره) مرحوم والد ما صبح‌ها متن تحریر الوسيله را می‌فرمود همین کتاب الحج را. ایشان بر فرمایش مرحوم امام مناقشه می‌کردند، امام(قدس سره) آن سال‌های 60 و 61 و آن دهه خیلی عظمت داشت گرچه الآن هم هست، ولی آن موقع خیلی بیشتر بود. مرحوم والد ما هم شاگرد امام بود، يك مرجع انقلابی، در خط اول انقلاب، از شاگردان برجسته امام بود، ولی ایشان در درس گاهی اوقات می‌فرمودند چهار اشکال بر این فرمایش امام(قدس سره) وارد است. بعضی از طلبه‌های داغ انقلابی ناراحت می‌شدند و می‌گفتند یعنی چه شما بر امام اشکال می‌کنید؟! ایشان می‌فرمود این خدمت به امام است، این که يك نظری را ما مطرح کنیم اگر همین طوری تعبداً بپذیریم، این خودش تنقیص است.

باز در خاطرات امام هست که یکی از مقررین ایشان تقریرات را خدمت ایشان داده و ایشان فرموده خوب زحمت کشیدی، ولی من از يك چیز ناراحتم که يك جایش نگفتی «اقول» و يك تعلیقه بر حرف من زدی؟! یعنی بزرگان احترام‌شان به این است که کلماتشان از جهت علمی نقد بشود. حالا ما مناقشه می‌کنیم و شخص دیگری آن مطلب را تحکیم می‌کند، این مناقشه را رد می‌کند ممکن است هم تأیید کند.

در اینجا باید گفت که طبق مبنای خطابات قانونیه، دایره حکم عقل به امتثال توسعه پیدا می‌کند، این را باید آنجا در بحث خطابات قانونیه دنبال کرد که در دایره حکم عقل و امتثال، آیا روی مبنای خطابات قانونیه توسعه پیدا می‌کند یا خیر؟ ما قبول نکردیم.

مرحوم والد ما خیلی دفاع می‌کند از این نظریه امام(قدس سره) و حتی ایشان می‌فرمود طبق این نظریه خطابات قانونیه بسیاری از فتاوی امام باید تغییر کند، در همین کتاب الحج هم مواردی ایشان فرمودند روی مبنای خطابات قانونیه باید فتاوی امام تغییر کند. مرحوم حاج آقا مصطفی هم قبول کردند.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «أَشْعُرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلَلُ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَتُوتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ وَالْخَطَاءِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ». نهج البلاغة؛ ص: 367، نامه 53.